

زندگی در زیر خط فقر

گزارشی از سیستان و بلوچستان

کانون مدافعان حقوق کارگر

• تقریباً خانواده‌ای را نمی‌توانی بیابی که کسی از افراد خانواده‌اش از این مساله آسیب ندیده باشد، کشته نشده باشد یا در زندان نباشد. در طی سی سال گذشته وضع به این ترتیب بوده است. نان‌آور خانواده‌ای به خاطر قاچاق و یا چیز دیگر اعدام شده است. خانواده‌اش از حکومت کینه به دل گرفته‌اند. فرزندان او هم راهی جز قاچاق برای گذران زندگی نداشته‌اند ...



منطقه شرق کشور همواره پر آشوب بوده است. این منطقه که از زمان تسلط انگلستان بر هند به عنوان منطقه‌ای استراتژیک و بسیار آباد به حساب می‌آمد همواره قدرت‌های استعماری و سلطه‌گر به آن نظر داشتند. در قرن نوزدهم انگلستان تمام تلاش خود را به کار برد تا این منطقه به بیابانی خالی از سکنه تبدیل شود تا به گمان خودش کمر بند ایمنی به دور هندوستان بکشد. از آن زمان به بعد به خاطر مسایل خاص منطقه و اختلافات قومی و کشمکش‌های قدرت، دولت‌های وقت ایران هیچ‌گاه در فکر

آبادانی و سرمایه‌گذاری در آنجا نبوده‌اند. در رژیم شاهنشاهی سیستان و بلوچستان به آن خاطر تنبیه می‌شد که پایگاه مخالفین بود و پس از آن کشمکش‌های مذهبی بهانه بی‌توجهی به منطقه شد. طبیعت خشن و سیاست‌های سلطه‌گرانه‌ی قدرت‌های منطقه‌ای و جهانی همواره عامل ایجاد ناآرامی در منطقه بوده است. اخیراً نیز به علت وجود عملیات انتحاری و نبودن هیچ‌گونه چشم‌انداز رشد و توسعه بر مشکلات منطقه افزوده شده است.

مصاحبه زیر که با یکی از فعالان اجتماعی انجام شده، بخشی از مشکلات موجود در منطقه را روشن می‌کند. شاید بتوان در آینده شناخت بیشتری از مشکلات مردم آن جا به دست آورد و راه‌حل‌های مناسبی برای ایجاد یک زندگی انسانی در آن منطقه ارائه داد.

کانون مدافعان حقوق کارگر

مجید ملکی

زندگان شروع خوبی است برای شناختن پایین‌ترین اقشار یک جامعه، کسانی که به دلیل فقر اقتصادی و فرهنگی آنچنان آسیب دیده‌اند که انگار جز آسیب زدن به خود و دیگران چاره‌ای برای‌شان باقی نمانده است. اگر ممکن است بگویید در منطقه شرق کشور زندان‌ها چه شرایطی دارند؟

- یکی از زندان‌های این استان ۱۳۰۰ زندانی دارد. از این ۱۳۰۰ زندانی، طبق آمار دفتر زندان، ۶۷٪ مربوط به مواد مخدر، قاچاق و مصرف است و بقیه جرایم هم به همین مساله مربوط است. مثل درگیری، طلاق، همسرکشی، ضرب و جرح که بخش بزرگی از آن هم مربوط به مواد مخدر و قاچاق می‌شود که خود این همه ریشه در فقر اقتصادی منطقه دارد.

تقریباً ۷ سال به طور مستمر در این استان خشکسالی بود. اکثر مردم منطقه کشاورز هستند و می‌توان حدس زد خشکسالی به این طولانی چه بر سر مردم آورده است. بعد از این که مردم اندوخته‌هایشان تمام شد چاره‌ای نداشتند جز اینکه به قاچاق رو بیاورند. دو نوع قاچاق در منطقه است. مواد مخدر و کالاهای دیگر. قاچاقچی نگاه می‌کند که وقتی ریسک و خطر می‌کند و ممکن است کشته شود، ترجیح می‌دهد کاری کند که دستمزد بیشتری داشته باشد و کالایی بیاورد که ارزشمندتر باشد و پول بیشتری به دستش برسد. اوایل کشاورزها فقط کالا می‌آوردند، ولی وقتی میزان خطر را با دستمزدش مقایسه کردند، به قاچاق مواد مخدر و سوخت هم رو آوردند.

سوخت را از این طرف می‌برند و از آن طرف مواد مخدر می‌آورند. به نظر می‌رسد دولت چشمش را روی قاچاق سوخت بسته است. در خیابان‌ها و جاده‌های استان وانت‌های سوخت را می‌بینید که به راحتی از ایست بازرسی می‌گذرند. قاچاق مواد مخدر هم در منطقه گسترش پیدا کرده است. آدم‌هایی که دستگیر می‌شوند معمولاً پدر خانواده و سرپرست آن هستند و چرخه‌ی اقتصادی خانواده را می‌چرخانند، در این صورت دیگر آن خانواده به فلاکت کامل می‌افتد چون چیزی وجود ندارد که با آن گذران زندگی کند.

در زندان دو بخش وجود دارد: بند مردان و بند زنان، مثل همه‌ی زندان‌ها. من با تعداد زیادی از زندانیان زن صحبت کردم که جرم اکثر آنها قاچاق مواد مخدر بود. خودشان واضح نمی‌گفتند ولی تقریباً همه‌شان جرم همسران‌شان را به عهده گرفته بودند. آنها می‌دانند که اگر شوهرشان به زندان بیافتد، بچه‌ها از گرسنگی خواهند مرد. هر دو باهم برای حمل مواد و فروش آن اقدام می‌کنند اما وقتی قرار به دستگیری است، زن می‌گوید: "مال من است" و مرد می‌گوید: "من خبر نداشتم". حتی اگر مواد در خانه باشد. به این ترتیب زن مطمئن می‌شود که بعد از زندان رفتن، مرد هزینه‌ی زندگی را از همین راه‌ها می‌تواند تامین کند و بچه‌ها از گرسنگی نخواهند مرد. هر جور شده با کارگری و یا قاچاق سیستم خانواده را می‌چرخاند.

خوب در این صورت وضع بچه‌ها چه خواهد شد؟ با توجه به فرهنگ مردسالارانه‌ای که در منطقه وجود دارد، آیا پدران جای خالی مادر را برای بچه‌ها پر می‌کنند؟

- مسلماً نه. ببینید به طور کلی چه پدر و مادر در خانواده حاضر باشند و چه نباشند، مساله مدرسه و درس هم به خاطر مسایل مالی و هم سنت‌های قومی فراموش شده است و بچه‌ها کمتر به مدرسه می‌روند و این مساله در مورد دخترها بیشتر است و بچه‌ها چند راه بیشتر در پیش رو ندارند: اگر خانواده کمی امکان مالی داشته باشد که پسرها ولگردی می‌کنند و در غیر این صورت گدایی و دستفروشی. دختران هم در خانه مسوولیت نگهداری از بچه‌های کوچکتر و کارهای خانه را بر عهده دارند.

بیشتر این زنان ملاقاتی ندارند. می‌گویند خانواده ام شهرستان است و پول ندارند که برای ملاقات به اینجا بیایند. بیشتر مردها هم بعد از دستگیری همسرشان دوباره ازدواج می‌کنند و سرشان آنقدر گرم می‌شود که حتی به ملاقات همسر دربندشان هم نمی‌آیند. با خانمی صحبت کردم که محکوم به اعدام بود و جرم همسرش را به عهده گرفته بود. در یک سالی که در زندان بود همسرش دوباره زن گرفته بود.

آیا تفاوتی میان مجازات زنان و مردان وجود دارد؟

- این از مواردی است که برابری زن و مرد کاملاً رعایت می‌شود. حکم برای زن و مردی که یک جرم را دارند، یکسان است. در صورتی که در بقیه موارد حکم زن نصف مرد است. مثلاً دیه‌اش نصف مرد است و یا شهادت یک زن با مرد برابر نیست و...

از شرایط زندان بگویید. زندان از نظر بهداشت غذا، فضایی که در اختیار هر زندانی است آیا در حد استانداردهای یک زندان است؟

- مثل همه‌ی زندان‌های ایران تفکیک جرایم وجود ندارد. عملاً فلسفه‌ی وجودی زندان تنبیه و بازپروری مجرم است و قرار است زندانی وارد زندان شود و فعل قبلی را ترک کند و به زندگی بازگردد. عملاً هیچ کجای ایران این اتفاق نمی‌افتد. کسی که با ده گرم مواد مخدر دستگیر شده و یا دزدی کوچکی کرده مثلاً یک کیپسول گاز دزدیده در کنار کسی که ۱۰۰۰ کیلو تریاک قاچاق کرده یا قتل و تجاوز کرده در یک جا نگه داشته می‌شود. به قول زندانی‌ها "زندان دانشگاهی است برای آموختن شگردهای مختلفی که بتوانی از دست ماموران فرار کنی."

سلولها تقریباً ۱۲ متری هستند و در هر سلول ۸ تا ۱۲ نفر زندانی هست. تعداد مردان زندانی بیشتر از زنان است. بخش زنان منظم‌تر و تمیزتر است چون زنان دست به کار هستند. از نظر بهداشتی داخل زندان تمیز است چون این مساله به عهده خود زندانیان است و مساله زندانبان نیست.

از نظر غذا به شدت در مضیقه و وابسته به پول و غذایی هستند که از خارج می‌آید. غذا اصلاً کافی نیست. جیره هر زندانی ۷۰ گرم برنج، یک تخم مرغ و یک سیب زمینی برای یک وعده و یک قالب پنیر ۲۵ گرمی و یک نان لواش برای صبح است که برایشان کافی نیست. بخصوص برای کسانی که معتاد بودند و در زندان ترک کرده‌اند اشتهايشان بیشتر است، گرسنگی امری عادی است. خانواده‌ها پول می‌آورند و آنهایی که امکان دارند از فروشگاه خرید می‌کنند. البته با قیمت بیشتر از قیمت‌های بیرون زیرا فروشگاه‌های زندان محل در آمد برای عده‌ای شده است که با زندانبانان رابطه خوبی دارند و تنها به سود خودشان فکر می‌کنند و زندانی بیچاره هم چاره‌ای جز خرید از آن ندارد چون دسترسی به فروشگاه دیگری ندارد و این ظلم بسیار بزرگی به زندانی است.

خانواده‌ی کسانی که مردشان در زندان است، چه شرایطی دارند؟

- من حداقل ۵ خانواده این چنینی را دیدم. فاجعه بود. از نظر اقتصادی وابسته به پولی بودند که کمیته امداد می‌دهد: بین ۴۰ تا ۶۰ هزار تومان برای هر خانوار. انجمن حمایت از زندانبانان هم هر سال دو سبد تغذیه به عنوان کمک به این خانواده‌ها می‌دهد که هر سبد حدود سی هزار تومان می‌شود و شامل برنج، روغن، رب و ماکارونی و حبوبات و این جور چیزها. با توجه به تعداد زیاد جمعیت هر خانوار و فقر حاکم بر آنها، این کمک‌ها مشکل چندانی را حل نمی‌کند و بیشتر حکم یک مسکن کم اثر را دارد. البته به خاطر این که شهرستان است، معمولاً مشکل مسکن ندارند. یا خودشان خانه دارند و یا در خانه‌ی پدرشان زندگی می‌کنند. اما این پول کمیته امداد هزینه پول برق و آب و سوخت‌شان هم نمی‌شود. من خانه‌ای را دیدم که به هیچ وجه از برق استفاده نمی‌کردند. چون نمی‌توانستند پول آن را پرداخت کنند. وقتی هوا روشن بود زندگی می‌کردند و با تاریکی هوا می‌خوابیدند. از آب لوله‌کشی هم استفاده نمی‌کردند. از میدان نزدیک خانه برای شست و شو آب می‌آوردند و با دبه‌های بیست لیتری و از پارک نزدیک هم آب آشامیدنی می‌آوردند.

وقتی در باره‌ی گرانی حرف می‌زدیم نمی‌فهمیدند. می‌پرسیدند چی گران شده؟ بعد فهمیدم که چیزی نمی‌خورند نه گوشت، نه شیر و لبنیات و نه سبزی و میوه. فقط نان و سیب زمینی مصرف می‌کنند. البته

به جز غذاهای محلی مانند کشکی که می‌جوشانند و با نان تلیت می‌کنند. این حداکثر تغذیه آنان است. بهداشت هم که اصلاً نیست. هر کدام که مریض شوند امکان درمان ندارند. اگر بچه‌ای آنقدر خوشبخت باشد که به مدرسه برود تا کلاس پنجم بیشتر درس نمی‌خواند. دختر بچه‌ها که تا کلاس دوم و یا سوم می‌گویند برای دختر بس است. فقر فرهنگی هم بیداد می‌کند. و در کنار فقر اقتصادی همیشه وجود دارد.

مدام سیکل معیوب تکرار می‌شود. پسر ده دوازده ساله‌ای که پدرش زندان است می‌خواهد برود سرکار. کار و شغلی نیست. هیچ مرکز تولیدی و صنعتی نیست. تنها یک کارخانه آجرپزی در منطقه وجود دارد. او هم یا باید دزدی کند یا قاچاق مواد مخدر و یا توسط قاچاقچی‌ها اجیر می‌شوند برای قاچاق و... همین‌طور سیکل معیوب تکرار می‌شود.

کار زیادی وجود ندارد. کارهایی که برای بچه‌ها وجود دارد دستفروشی است. دارو می‌فروشند، واکس می‌زنند و... که تعداد کسانی که این کارها را انجام می‌دهند کم است. در شهر ۳۰۰ الی ۴۰۰ هزار نفری که خود مردم همه فقیر هستند کسی کفشش را به واکسی نمی‌دهد. بعضی‌ها گدایی می‌کنند و اگر آشنا داشته باشند در مغازه‌ها و فروشگاه‌ها پادویی می‌کنند. بقیه شاگرد راننده می‌شود برای قاچاقچیان سوخت دبه‌های ۲۰ لیتری سوخت را جابه‌جا می‌کنند.

اصولاً کار کودکان در منطقه عادی است و فقط مختص خانواده‌ی زندانیان نیست. در سیستان تعداد دخترانی که کار می‌کنند بیشتر از پسران است. در بسیاری از خانواده‌ها می‌بینی که دختران سرکار می‌روند و کمک خرج زندگی هستند ولی پسران نه. بخشی به این مساله برمی‌گردد که دستمزد زنان بسیار کمتر از مردان است. از سویی کمتر مردی حاضر می‌شود با این دستمزدها کار کند و از سوی دیگر کارفرماها هم تمایل بیشتری دارند از نیروی کار زنان استفاده کنند چرا که ارزان‌تر است و این سبب می‌شود که پسران جوان بیکاری را ببینی که اصطلاحاً ول می‌گردند و در نهایت اگر پیشرفت کنند از پول قاچاق و غیره می‌توانند ماشینی بخرند و با آن کار کنند. در درازمدت می‌توان تصور کرد که این مسایل چه تاثیری بر فرهنگ خانواده‌ها خواهد داشت.



البته تفاوت میان دختر و پسر زیاد است. در خانواده حتماً مادران هم همه‌ی چیزهای خوب را برای فرزندان پسرشان کنار می‌گذارند.

فحشا چی؟ فروش دختران در منطقه وجود دارد؟

- نه فحشا در منطقه به چشم نمی‌خورد. به خاطر ارتباط نزدیک آدم‌ها با یکدیگر و این که همه یکدیگر را می‌شناسند و خیلی هم سنتی و مذهبی هستند. به اضافه اینکه روش دیگری برای کسب

درآمد هست که به بی‌ابرویی منجر نمی‌شود: قاچاق. آدم‌ها می‌توانند چند توپ پارچه بگیرند و به بیرجند و یا کرمان بروند و بفروشند و پولی در آورند. مساله فروش دختران هم در سیستان و بلوچستان نیست. مردم منطقه نسبت به دختران‌شان بسیار حساس هستند. چند همسری آنقدر رایج است که نیازی به این مساله نیست. به جای فروش دختران، آنها را به عنوان زن دوم و سوم به مردهای زن‌دار می‌دهند.

حقوق کارگر چقدر است؟

کارگر ساده که سرخیابان می‌ایستد و کارهای ساده‌ای مانند حمل اثاثیه و بیل زدن باغچه و کارهایی از این قبیل را انجام می‌دهند بین ۸ تا ده هزار تومان می‌گیرد. برای کارگری که دم مغازه کار می‌کند

دستمزد متفاوت است. من پسر ۱۷ ساله‌ای را دیدم که ۱۲۰ هزار تومان حقوق می‌گرفت و شاگرد مغازه لباس فروشی ۱۰۰ هزار تومان. زنان منشی بین ۵۰ تا ۷۰ هزار تومان حقوق می‌گیرند. من ندیدم کارگری بیش از ۱۳۰ هزار تومان بگیرد. از بیمه خبری نیست. برخی چون از روستا آمده‌اند بیمه روستایی دارند و یا کسانی که تحت پوشش کمیته ی امداد هستند نیز بیمه‌ی خاصی دارند اما هر جایی آن بیمه‌ها را قبول نمی‌کند.

با این حساب فکر می‌کنید چند درصد مردم این استان زیر خط فقر زندگی می‌کنند؟

- خط فقر که داستان خودش را دارد!؟ گفته‌اند خطر فقر در شهرستان‌ها ۷۰۰ هزار تومان است. مگر این که صاحب کار صنعت و حرفه‌ای باشند. کسانی که کار می‌کنند زیر ۲۰۰ هزار تومان حقوق می‌گیرند. یک کارگر در کارخانه آجرپزی ۱۷۰ هزار تومان می‌گیرد. نمی‌روند شکایت کنند چرا که می‌ترسند اگر شکایت کنند کارشان را از دست بدهند. اداره کار هم قطعاً حمایت نمی‌کند. مسایل در سیستان و بلوچستان قبیله‌ای و منطقه‌ای است و همه‌ی آدم‌ها یک جایی دوست و آشنایی دارند و سعی می‌کنند از طریق رابطه مشکلاتشان را حل کنند. این مناسبات فامیلی سبب شده است که نتوانی از طریق شکایت و قانون به جایی برسی. من کسی را دیدم که در یک تصادف تمام بدنش آسیب دیده بود و برایش دیه سه انسان کامل را بریده بودند. اما کسی را که با ماشین به او زده بود، آزاد کردند. پرسیده بود: " برای چی آزادش کرده‌اید؟" گفته بودند: "نامه دادیم نیامدی. ماهم آزادش کردیم." بعد هم معلوم شد که از طریق روابط فامیلی و خانوادگی مساله را حل کرده‌اند. قانون، وزارت کار، نیروی انتظامی و... خیلی کارایی ندارد. همه‌ی مسایل با گفت و گو و فامیل بازی حل می‌شود.

این وضعیت مربوط به چند درصد مردم این منطقه می‌شود؟

- نمی‌توان درصد بگویم اما در تمام سیستان و بلوچستان تعداد زیادی هستند که این‌گونه زندگی می‌کنند. البته از نظر فقر، مناطق مختلف سیستان و بلوچستان متفاوت است. از طرف مرکز که به طرف جنوب می‌روی وضع مردم بهتر است. چون منطقه پرآب‌تر است و امکان کشاورزی وجود دارد. هر چه به بندر نزدیک‌تر می‌شوی حمل و نقل و تجارت هم بیشتر می‌شود یعنی کار بیشتری وجود دارد. در شهرهای بزرگ مانند زاهدان هم که مرکز استان است وضع مردم بهتر است. ولی باز هم چهره‌ی فقر به طور کامل در تمام شهرهای استان سیستان و بلوچستان قابل مشاهده است. زاهدان محله‌ای دارد که از نظر وسعت تقریباً به اندازه نصف زاهدان است، مثل حلبی آباد می‌ماند. خانه‌های بیست الی سی متری. اکثر مردم ساکن در آن بیسواد هستند و درآمد خانواده‌ها بین ۱۵۰ تا ۳۰۰ هزار تومان برای خانواده‌های ۷، ۸ نفره و یا بیشتر. هر خانواده بین ۷، ۸ حنا تا ۱۴ بچه هم دارند. این فقر زیاد معضلات زیادی ایجاد می‌کند. خشونت‌ی که در میان آنان مشاهده می‌شود گاه قابل تصور نیست. من پیکر زنی را دیدم که سلاخی شده بود. البته زنده بود و برای درمان به بیمارستان منتقلش کرده بودند. شوهرش به عنوان تنبیه او را با چاقو تقریباً تکه تکه کرده بود. جای سوختگی سیگار را روی بدنش می‌توانستی ببینی.

دختر ۱۹ ساله‌ی دیگری را دیدم که گردنش را گرفته بود و به داخل بیمارستان دوید. وقتی دستش را رها کرد دیدم که خون از گردنش بیرون می‌زند. بعد از جراحی گفت: "نمی‌دانم کی بود ولی مقنعه‌ام را کنار زد و گردنم را با چاقو برید." حنا نمی‌خواست بگوید چه کسی این کار را کرده است. یا مورد دیگر برای یک اختلاف کوچک خانوادگی مردی همه‌ی خانواده‌ی همسرش را دعوت کرده و آنها را به رگبار بسته و یا نارنجکی میان‌شان انداخته است و یا با شمشیر... قمه‌های بزرگی که دارند مشکلات و مسایل‌شان را با آن حل می‌کنند. خشونت بسیار زیاد است. معضلات اجتماعی زیادی دیده می‌شود که چند همسری ساده‌ترین و ابتدایی‌ترین آنهاست.

آیا خشونت فقط در مورد زنان اعمال می‌شود؟

- بی شک نه. کودکان نیز از آن بی‌بهره نیستند. در واقع یک رده‌بندی قدرت در خانواده و اجتماع وجود دارد. مردها نسبت به زنان و بچه‌ها از قدرت بیشتری برخوردارند و زنان نسبت به کودکان و کودکان نیز نسبت به کودکان دیگر... زن‌هایی که خود مورد خشونت مردان‌شان واقع می‌شوند، رفتارهای خشنی با فرزندان‌شان دارند و بچه‌ها با همدیگر و درحین بازی خشونت را بروز می‌دهند. دو پسر بچه را دیدم که دعوا می‌کردند. یکی روی سینه‌ی دیگری نشسته بود و آنقدر با مشت به صورتش زد که تمام صورت او پر خون شد. با دیدن چنین صحنه‌هایی از خود می‌پرسی که این همه خشونت از طرف یک بچه چرا باید رخ دهد؟ اما وقتی شرایط زندگی‌شان را ببینی، وضع پدر و مادرشان، فقر بی حد را و... دیگر عجیب به نظر نمی‌رسد.

آیا می‌توان این خشونت را دلیلی برای این دانست که منطقه مستعد حرکاتی مثل عملیات انتحاری است؟ چیزی که نمونه‌اش در چند ماه گذشته کشته‌های زیادی داشت و بسیار تاسف‌آور بود؟

- البته بی‌تاثیر نیست. اما در وجود و رشد چنین شیوه‌هایی در منطقه عوامل دیگری هم تاثیرگذار است. در ارزیابی از منطقه سه دلیل عمده برای عملیات انتحاری می‌توان فرض کرد:

۱- جغرافیای منطقه

۲- مذهب، فرهنگ

۳- حکومت

از نظر جغرافیایی منطقه بسیار کم امکانات است. زندگی در آنجا ناخودآگاه انسان را خشن می‌کند. زیرا باید با سختی و تلاش بسیار امکانات زندگی را به دست آورد، حتا در مناطقی که آب بیشتری دارد و کشاورزی امکان‌پذیر است.

نزدیکی و هم‌مرزی با پاکستان خودش یک فاجعه است. فرهنگ پایین و خشن آنجا به این طرف مرز هم سرایت می‌کند. مثال ساده‌ای بزنم. در پاکستان اگر یک پسر از یک قبیله به دختری از قبیله‌ی دیگر متلک بگوید و یا تعرضی کند ریش سفید آن قبیله حکم می‌دهد که دختری از قبیله‌ی اول دزدیده شده و گروهی به او تجاوز کنند. نمونه‌اش را در مطبوعات و رسانه‌ها می‌توانید بخوانید. مسایل سیاسی پاکستان و جنگ افغانستان و مسایلی از این دست در این مورد تاثیر به‌سزایی دارند.

تا قبل از این وهابی‌گری فقط در عربستان و کویت دیده می‌شد ولی در سال‌های اخیر به آذربایجان، ازبکستان، پاکستان و عراق نیز تسری یافته است. با پول عربستان و کویت مدارس اسلامی می‌سازند. هزینه‌های طلاب این مدارس را تامین می‌کنند و در منطقه‌ای که کار نیست و فقر بیداد می‌کند، این مامنی است برای خانواده‌ها که کودکان‌شان را به آن بسپارند تا از گرسنگی نمیرند. بچه‌ها در این مدارس شبانه‌روزی مذهبی درس می‌خوانند و زندگی می‌کنند. حتا آنها برایشان کار هم فراهم می‌کنند و طبیعی است که استفاده‌ی خودشان را هم می‌کنند. فرهنگی را رشد می‌دهند که یکی از نتایجش همین گونه عملیات در این سوی مرز است.

تا قبل از انقلاب در سیستان و بلوچستان تضاد زیادی بین شیعه و سنی به چشم نمی‌خورد. چون حکومت مذهبی نبود برایش شیعه و سنی فرقی نمی‌کرد. هر کس مذهب خودش را داشت. اما بعد از انقلاب شیعیان سعی کردند تفکر خودشان را در منطقه تسری دهند و این سبب شد که سنی‌ها مقاومت کنند و حالت تهاجمی به خود بگیرند. فرهنگ و نگاه عشیره‌ای و قبیله‌ای که در منطقه وجود دارد نیز بی‌تاثیر نیست. چون حاکمیت مرکزی را از خودشان نمی‌بینند، قانون‌گریزی جزو سنت‌هایشان شده است. این قانون‌گریزی را می‌توان حتا در مسایلی مانند رانندگی هم مشاهده کرد. کار، اگر کاری باشد، برای شیعیان منطقه است. سنی‌ها به هیچ‌کجا راه ندارند و آنها خودشان را با

حکومت غریبه می‌بینند. کارهای دولتی، کار در نیروی انتظامی و از این قبیل کارها که وجود دارد به سنی‌ها داده نمی‌شود. این تبعیض‌ها مردم را تحت تأثیر قرار می‌دهد و از این بی‌عدالتی آماده عصیان هستند. تقریباً خانواده‌ای را نمی‌توانی بیابی که کسی از افراد خانواده‌اش از این مساله آسیب ندیده باشد، کشته نشده باشد یا در زندان نباشد. در طی سی سال گذشته وضع یه این ترتیب بوده است. نان‌آور خانواده ای به خاطر قاچاق و یا چیز دیگر اعدام شده است. خانواده‌اش از حکومت کینه به دل گرفته‌اند. فرزندان او هم راهی جز قاچاق برای گذران زندگی نداشته‌اند. قاچاقچیان زیادی هم در درگیری با مامورین کشته شده‌اند و آنها هم دست به انتقام‌جوئی زده‌اند و این سیکل تکرار شده است، تا به امروز که کینه و نفرت منطقه را پر کرده است. این سیکل معیوب باید جایی متوقف شود. چاره‌ی آن کشت و کشتار و خشونت بیشتر نیست، خشونت تنها خشونت می‌آورد همانگونه که می‌بینیم در سی سال اخیر کشت کشتار و خشونت گسترش یافته است.